

# آگاهانا

به سخنِ اسمِ سرمایهِ ی کلان  
کاش می فریبیدم نیتم را  
از مجموعه ی پرسودی سراب می ساختم  
ته راهِ اشتها  
پوچی می آموختم کبیر طمع را  
خود اوستادِ آگاهِ خود می شدم  
از شرمِ پرخواهی می رهانیدم چشمداشت را  
به وجبِ خاکخورده گلیمِ همسایه زمانِ سجده  
سجده می کردم  
از هیچ به هیچ خوشدل می رسیدم  
مقامِ کمی و پری و زمینی و آسمانی را

در حسابِ کسی

بسته بندیِ زیبا می کردم

و به حواسِ نیکومایه

پرده را کنار می زدم

روشنندان را

چارتاق می گشودم

و دیگر به جا یابی جا به هوای سخا

رکعتی

سرودِ ستایشِ قضا

به جا نمی آوردم

25-2-2006 سگاپنک